

ما ایران را دوست داریم. ایران آباد است.

ایرانی با ایمان است. ایرانی بیدار است.

آسمان در ساری آبری است.

باران نم نم می بارد. باران دیدنی است.

من با دورین، امیر با امین را در بیرون دیدم.

امیر ایستاد. او بستنی در دست دارد.

سیما روستری بر سر دارد. او در دست سینی دارد.

در سینی سی سیب با پیست انار است.

مادرم در روستا بود. من مادرم را دوست دارم.

مادر من را بوسید.

ایمان در روستا ماری را دید. او ترسید.

او بیمار است. دارو را بر می دارد.

آن مرد بابا است. بابا سامان نام دارد. او در بندر بود.

بندر در آبادان بود. آبادان دور بود.

با مادرم تا آبادان آمدم.

نان نبود. بابا تا تنور آمد.

در آسمان ابر نبود.

ابر با باد آمد. باران نم نم آمد. سرما آمد.

بابا تب با بدن درد دارد.

او دارو را دوست ندارد.

مامان، بابا را آناناس، انار، ماست داد.

بابا ماست را با نان دوست دارد.

درد نماند.

مادر در بندر نماند.

بابا با دوستان در بندر ماند.

آبر بود. باد آمد. سرما با باد آمد.

او سارا است. سارا در روستا بود.

روستا در آستارا بود. در روستا ببر و سوسمار بود.

ببر ترس دارد.

روستا مار دارد. مار سر دارد.

سارا با اسب آرام آرام در سرما آمد.

سارا در بستر است. او سر درد دارد.

سر درد دارو دارد.

مادر او را دارو داد.

مرد آمد. او بابا بود.

بابا با توت آمد.